

# اسطوره‌ سیاوش در شعر معاصر فارسی

دکتر رضا اشرفزاده

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

دکتر حمیدرضا نویدی مهر<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

(تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۴ تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۴)

## چکیده

اساطیر ریشه در باورها و اعتقادهای بشر دارند و با جلوه‌ها و جنبه‌های گوناگون زندگی او پیوند یافته‌اند. از این رو، می‌توانند موضوع پژوهش‌هایی ژرف در آثار هنری و ادبی قرار گیرند و رخدادهای تاریخی و اجتماعی و حتی سیاسی روزگاران بسیار دور را پدیدار سازند. با بهره‌گیری از اساطیر می‌توان رفتارهای اجتماعی، فرهنگی و روانی ملت‌ها را تجزیه و تحلیل کرد. اسطوره‌ها محدود به زمان و مکان نیستند؛ بی‌کرانه و ناپیدایند و تبلور خرد جمعی در جوامع به شمار می‌روند. اسطوره در کنار افسانه، حماسه و فرهنگ، یکی از عناصر شکل‌دهنده فرهنگ و هویت قومی و ملی جوامع است. شاعران معاصر، اساطیر را هم‌سو با جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی و اجتماعی خویش برگزیدند و آن‌ها را به نوعی امروزی کردند. آنان اسطوره‌هایی را برگزیدند تا بهتر بتوانند به مدد آن‌ها موقعیت حیات اکثریت جامعه را تحکیم ببخشند. شاعران معاصر از جنبه‌های مختلف به اسطوره سیاوش پرداخته‌اند و کارکردهای گوناگونی را - اعم از سیاسی، اجتماعی، عاطفی و...- در مضمون‌سازی‌های خود مدنظر قرار داده‌اند. در پژوهش حاضر با نگرشی تحلیلی، به تبیین جایگاه و کارکرد اسطوره سیاوش در شعر معاصر پرداخته شده است.

**واژه‌های کلیدی:** اسطوره، کارکرد اساطیر، شعر و اسطوره، اسطوره سیاوش،

سیاوش در شعر معاصر.

---

<sup>1</sup> [navidimehr94@gmail.com](mailto:navidimehr94@gmail.com)

## مقدمه

مهرداد بهار در تعریف اسطوره می‌گوید: «اسطوره واژه‌ای است معرب از یونانی "Historia" به معنای جستجو، آگاهی و داستان از مصدر "Historian" به معنای بررسی کردن و شرح دادن. واژه اروپایی برابر آن "myth" در انگلیسی به معنای شرح، خبر و قصه گرفته شده است.» (بهار، ۱۳۶۲: بیست و دو)

اساطیر ریشه در باورها و اعتقادهای بشر دارند و با جلوه‌ها و جنبه‌های گوناگون زندگی او پیوند یافته‌اند. از این رو، اسطوره‌ها می‌توانند موضوع پژوهش‌هایی ژرف در آثار هنری و ادبی قرار گیرند و رخدادهای تاریخی و اجتماعی و حتی سیاسی روزگاران بسیار دور را پدیدار سازند. بی‌جهت نیست اگر گفته می‌شود با مطالعه اساطیر می‌توان، تاریخ، تمدن، فرهنگ، اندیشه و سیر پیشرفت ملت‌ها را شناخت. در مطالعات جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ... نیز شناخت و مطالعه اساطیر گره‌گشاست و در پرتو پژوهش‌های اسطوره‌شناسی به نتایج سودمند می‌توان دست یافت. «باورها و سنت‌های باستانی را می‌توان از درون اسطوره‌ها بیرون کشید. چه بسا مطالعه اساطیر ما را با گوشه‌هایی از آداب و الگوهای کهن که هنوز در ما زنده است و کارکرد دارد، آشنا سازد. پس با بهره‌گیری از اساطیر می‌توان رفتارهای اجتماعی، فرهنگی و روانی ملت‌ها را تجزیه و تحلیل کرد.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۱: ۱۶)

«میرچالیاده» در بیان کارکردهای اساطیر به نفوذ الگوهای اساطیری در لایه‌های پنهان و آشکار زندگی آدمی اشاره می‌کند و مهم‌ترین کارکرد اسطوره را «کشف و آفتابی کردن سرمشق‌های نمونه‌وار همه آیین‌ها و فعالیت‌های معنادار آدمی؛ از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت، هنر و زندگی می‌داند.» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۷)

اساطیر سازنده و آورنده مشخصی ندارند و در طول زمان به دست نسل‌های پیاپی از یک قوم و در کوره تجربیات مکرر همان قوم به تدریج شکل گرفته‌اند و تکامل یافته‌اند. اسطوره‌ها محدود به زمان و مکان نیستند؛ بی‌کرانه و ناپیدایند و تبلور خرد جمعی در جوامع به شمار می‌روند؛ «خردی که در دیرپایی از مرز تاریخ فراتر می‌رود و چنان دست‌نیافتنی است که گذشته‌های دور آدمی؛ چندان بی‌کرانه است که روان آدمی؛ و از همین رو، نیرویی



### اساطیر در دنیای امروز

«کارل گوستاو یونگ» در کتاب *انسان امروزی در جستجوی روح خود* به نقش اساطیر و کهن‌الگوها در تکامل و شکل‌گیری و بازشناسی هویت انسان پرداخته است. وی در جایگاه یک روان‌شناس تلاش دارد این حقیقت پنهان را آشکار سازد که انسان امروز در بحران هویت به سر می‌برد و یکی از راه‌های برون رفت از این بحران را شناخت و دریافت اسطوره‌های نوین می‌داند تا بتواند از منابع روحی تازه سیراب شود و نیروهای خلاق خود را تازه کند. (ر.ک. یونگ، *انسان امروزی در جستجوی روح خود*، آستان قدس رضوی - به‌نشر: ۱۳۹۰)

«جهان نوین تهی از اسطوره است ... بیماری و دردهای جامعه‌های نوین را به درستی می‌توان به نبود اسطوره مناسب در آن‌ها نسبت داد». (الیاده، ۱۳۷۴: ۲۴)

بشر از دیرباز در جستجوی کهن‌الگوها به سر می‌برده است و کردارهای ایزدان و قهرمانان اساطیری را همواره سرمشق خود قرار داده است. در دنیای امروز، اگرچه کهن‌الگوها و ایزدان و قهرمانان اساطیری به برجستگی روزگاران پیشین در فضای زندگی افراد حضور ندارند، به طور کامل فراموش نشده‌اند «بلکه در ژرفای انسان، در خیال‌ها و رؤیاهایش، در پوششی از کهن‌الگوها می‌زید و در هنرهایی که انسان می‌آفریند بازتاب می‌یابد، آن گونه که شعر شاعران، نقاشی‌ها، رمان‌ها و ... بن مایه‌های اسطوره‌ای را بر ما آشکار می‌دارد. البته این نمودها به گونه‌ای نمادین و رازآلود هستند که گاه دریافت آن‌ها نیاز به شناختی ژرف از اسطوره‌های گذشته یک جامعه و ملت دارد.» (واحد دوست، ۱۳۸۱: ۹۳)

### کارکرد اساطیر در شعر نو

«شعر بر قامت اسطوره لباس نوآیین می‌پوشاند و بدان شکوه و جاذبه می‌بخشد و در برابر، اسطوره به گسترش معنوی و رسائی و رسالت شعر مدد می‌رساند. به طور کلی، کیفیت تلقی شعر از اساطیر و چگونگی رویارویی و یا هم‌قدمی این دو، در ادب، رابطه مستقیم با نحوه نگرش شاعر به محیط بیرون و شیوه واکنش او در برابر زندگی داشته است. یعنی همیشه ضرورت‌های محیط بوده که تکلیف شاعر را در برابر نوع اسطوره‌ها و زمینه کاربرد آن معین کرده است.» (یاحقی، ۱۳۵۲: ۷۹۴)

در پهنه ادب فارسی، اساطیر از دیرباز مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند؛ اما هیچ‌گاه کارکردهای مختلف آن‌ها و ابعاد هنری و جنبه‌های مفهومی‌شان تحلیل و بررسی نشده است. در ادب معاصر فارسی موازی با تحولات اجتماعی و سیاسی و به تبع آن مفهومی جامعه، تغییرات بنیادین در پیکره شعر راه یافت. شاعران در فضایی سیاسی و اجتماعی قرار گرفتند که زاویه دید آن‌ها را تغییر داد و تلقی‌شان را نسبت به مسائل و از آن جمله اساطیر به نحو چشمگیری متحول ساخت. شعر زبان بیان مصائب و مشکلات زندگی و ابزار انعکاس رخدادها و حوادث جاری در اجتماع گردید و شاعران، اساطیر را هم‌سو با جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی و اجتماعی خویش برگزیدند و آن‌ها را به نوعی امروزی کردند. شاعران معاصر اسطوره‌هایی را برگزیدند تا بهتر بتوانند به مدد آن‌ها موقعیت حیات اکثریت جامعه را تحکیم ببخشند و هم از این روست که بسیاری از اساطیر برگرفته از داستان‌های غنایی، تغییر ماهیت دادند و یا اساطیر جدیدی جایگزین آن‌ها شدند. شاعران معاصر به اسطوره‌ها دیدی متفاوت از گذشته دارند و کرکردهای جدیدی را در آن‌ها بازکاوی می‌کنند. در پهنه شعر اجتماعی معاصر دیگر قهرمانان داستان‌های حماسی با همان پیشینه قدیم چندان به کار نمی‌آیند و شاعر در جستجوی خلق هویتی جدید و متفاوت برای آن‌هاست؛ هویتی که با مقتضیات و الزام‌های اجتماعی روزگار شاعر تناسب و همخوانی داشته باشد و ذهنیتی جدید بیافریند. با این همه، شعر معاصر رشته‌های پیوند خویش را با ادبیات کهن نگسسته است، بلکه باید گفت «شعر معاصر ما از بسیاری جهات فرزند راستین شعر قدیم است که با برخوردار بودن معتدل از زمینه‌های ادب مغرب زمین، هیچ‌گاه تکیه‌گاه هزار سال شعر دری و پشتوانه عظیم ۲۵ قرن تداوم فرهنگی را از یاد نبرده و همواره در لحظه‌های حساس، از آن دم زده است.» (همان، ۷۹۶)

بسیاری از اسطوره‌ها در شعر معاصر از فرهنگ ملی و تاریخ باستانی قوم ایرانی گرفته شده‌اند. از این رو، با سرشت خواننده آشنا نیستند زیرا ما با این اساطیر، چه از طریق مطالعه در بنیادهای فرهنگی و چه از طریق داستان‌ها و روایات شفاهی، مانوس و دمخور هستیم. از همین روست که بسیاری از چهره‌ها و عناصر اساطیری و حماسی که در شعر معاصر معانی نمادین نوین و بی‌سابقه به خود می‌گیرند، همچنان برای ما آشنا هستند و

غریب و ناشناس جلوه نمی‌کنند. تغییرات کارکردی و مفهومی‌ای که اسطوره رستم، شغاد، زال و ... در شعر معاصر یافته‌اند، از آن جمله است.

### پیشینه اساطیری سیاوش در شعر معاصر

نام سیاوش در اوستا «سیاورشن» است که از دو بخش تشکیل یافته است: «سیاو» به معنای سیاه و «آرشن» به معنای مرد و نر و روی هم به معنای «دارنده اسب سیاه» است. گویا این نام به سبب اسب نامدار سیاوش، شبرنگ بهزاد، به او داده شده است. در زبان پهلوی این نام «سیاوخشن» بوده است و با گذشت زمان به «سیاوش» دگرگونی یافته است و امروزه سیاوش و سیاوش هم تلفظ و نوشته می‌شود. (ر.ک. کزازی، نامه باستان: ۳ / ۱۹۰)

«طبق روایت‌های مندرج در اوستا، «کی سیاوش» دلیر و زیبا پدر کیخسرو بود و به خیانت به دست افراسیاب تورانی کشته شد و کیخسرو کین او باز گرفت. همین اشارت مختصر منشأ روایات مختلفی شد که چون به عهد ساسانی و اوایل عهد اسلامی رسید، داستان دلکش زیبایی را پدید آورد که در حماسه ملی ما مقام مهمی دارد.» (صفا، ۱۳۸۷: ۵۱۲)

در بینش اساطیری، چنانچه کسی به ناحق کشته شود به هیأتی متفاوت به جهان باز می‌گردد و به زندگی ادامه می‌دهد. در اساطیر ایرانی چون اهریمن انسان نخستین (گیومرث) را می‌کشد، نطفه او بر خاک می‌ریزد. زمین آن را نگه می‌دارد و پس از چهل سال گیاهی چون دو شاخه ریواس از آن می‌روید که نسل آدمیان از آن گیاه پدید می‌آید. بدین‌سان، آدمی از برکت زمین و گیاهان زندگی از سر می‌گیرد تا نبرد میان خیر و شر و زشتی و زیبایی تداوم داشته باشد.

«سیاوش نمادی بازمانده از اسطوره‌ها و آیین‌های خدایان گیاهی شمرده شده است. در این آیین‌ها و اسطوره‌ها، بغبانوی زمین پسری یا دلداری دارد که خدای گیاهی است و به دست او کشته می‌شود. این مادر یا دلباخته، به آهنگ بازآوردن جوان کشته شده به زندگانی، راه به جهان مردگان می‌برد و هنگامی که او را به جهان زندگان باز می‌آورد، بهاران فراز می‌آید و این جهان شکفته و زیبا می‌شود.» (بهار، ۱۳۶۲: ۵۱)

منوچهر آتشی با آگاهی از این موضوع و سرگذشت اساطیری، در دفتر شعری چه تلخ

است این سیب سروده است:

از تخمه گیاه سیاووشانیم / از خاک خونین بر می‌خیزیم و / عطر بدوی عصمت داریم / و بذر خویش را / هر سال در ردای خاکستر / از فصل برف می‌گذرانیم و / به آب‌های بانو بر می‌گردیم / اینک / بر آب‌های تاریک می‌رانیم / تا آذرخشی از نو / ما را کنار نطفه آتش بگذارد.

(آتش، ۱۳۹۰: ۷۶۶)

در اساطیر ایران سیاوش نماد یا خدای نباتی است، زیرا با مرگ او از خون وی گیاهی می‌روید. بنا بر روایت‌های اساطیری، سیاوش کشته می‌شود اما وقتی خونس بر خاک ریخته می‌شود، محو نمی‌شود بلکه از محل آن گیاهی می‌روید که به «پر سیاوشان» معروف است؛ گیاهی که هر چقدر بریده شود دوباره می‌روید و حیات دوباره و جانی بازیافته می‌یابد. این گیاه نشان زندگی پس از مرگ و مداومت حیات سیاوش است.

محمدرضا شفیعی کدکنی در *کوچه باغ‌های نیشابور* به این پیشینه گیاهی اسطوره سیاوش اشاره زیبایی دارد:

موج موج خزر از سوک سیه پوشانند / بیشه دلگیر و گیاهان همه خاموشانند / بنگر آن جامه کبودان افق، صبح‌دمان / روح باغ‌اند کزین گونه سیه پوشانند / چه بهاری است، خدا را، که در این دشت ملال، لاله‌ها آینه خون سیاووشانند.

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۰۱)

فروغ فرخزاد نیز در تنها اشاره اساطیری اشعار خود، به تلویح به این موضوع اشاره کرده است:

من سردم است و می‌دانم / که از تمام اوهام سرخ یک شقایق وحشی / جز چند قطره خون / چیزی به جا نخواهد ماند.

(فرخزاد، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

«نکته چشمگیر و پیوند با خدای نباتی این است که «حاجی فیروز» که در عید نوروز ظاهر می‌شود و صورت خود را سیاه می‌کند، بازمانده آیین بازگشت خدای شهید شونده نباتی است که از زیر زمین به روی زمین می‌آید و چون از جهان مردگان برمی‌گردد، سیاه چهره است. شخصیت سیاوش در افسانه‌های ما برابر است با این خدای شهید شونده.

سیاوش شهید می‌شود و از خون او گیاه می‌روید و کیخسرو در واقع نماد بازگشت سیاوش به این جهان است». (واحددوست، ۱۳۸۷: ۱۸۸)

در شاهنامه پس از مرگ سیاوش روزی کیخسرو و فرزندان همراه با مادر به سیاوشگرد می‌رود و می‌بیند که از خاکی که خون سیاوش بر آن ریخته است، درختی تناور و همیشه سبز برزسته و بر برگ‌های آن، چهره سیاوش نقش گرفته است و در دی ماه، چنان که گویی بهاران است، خرم و شاداب و شکفته می‌ماند و پرستشگاه گرامی سوگواران شده است و هر کس که برای سیاوش می‌خواسته است گریست، به زیر آن درخت بلند همواره برومند می‌رفته است. گریستن بر سیاوش از آن پس آیینی فراگیر و پایدار شده است که در آن، کاروان‌های اندوه در سراسر ایران زمین سامان داده می‌شود و سوگواران نوحه‌خوان، همراه با نمادها و نشانه‌های کهن، در شهرها و روستاها به راه می‌افتند. «آیین سوگ سیاوش در سده‌های نخستین قمری هنوز در ایران برگزار می‌شده است و نوحه‌هایی که در «همه ولایت‌ها معروف» بوده است و قولان آن را «گریستن مغان» می‌خوانده‌اند».

(فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰: ۵۶۲)

این مفاهیم در سروده‌های دیگر شاعران معاصر نیز نمودی بارز به خود گرفته است. حمید مصدق در سروده‌ای با عنوان «اسطوره سیاوش» که آن را به اسماعیل فصیح تقدیم کرده، آورده است:

از خون سرخ‌فام سیاوش بی‌گناه / در پای نونهالی / از جام چند قطره فروریخت /  
 بُن مایه درخت تناور شد / کاین باغ و راغ را / از برگ و بار خویش / چنین زیب و فرّ  
 دهد / اسطوره‌ای است خون سیاوش بی‌گناه / کز آنچه رفته است و نرفته زیاد کس / بر  
 تو خبر دهد.

(مصدق، ۱۳۹۱: ۶۲۱)

حسین منزوی هم در غزل خویش پیشینه گیاهی اسطوره سیاوش را آورده است:

این داستان که از خون، گل بیرون دمد خوش است، اما

خوش‌تر که سر برون آرد، خون از گل سیاوشم

من با طنین خود، بخشی از خاطرات تاریخم



بگذار تا کند تقویم از یاد خود فراموشم  
مرگ از شکوه استغنا، با من چگونه برتابد؟  
با من که شوکرانم را، با دست خویش می‌نوشم.

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۸۰)

سوگِ اندوه‌فزای سیاوش و مرگِ مظلومانه‌اش چون زخمی التیام‌ناپذیر روح تاریخ ایران قدیم را در بر گرفت. «پرسیاوشان» این خاطره تلخ را به نشانه یک اعتراض که در ضمیر اساطیر زنده نگه داشت و مردم همه ساله، سوگ این شاهزاده معصوم را برپا می‌داشتند. در کتاب تاریخ بخارا آمده است: «مردم بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست، چنان که در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوالان آن را «گریستن مغان» خوانند و این سخن، زیادت از سه هزار سال است. پس این حصار (حصار بخارا) را بدین روایت، وی «سیاوش» بنا کرده است.» (همان، ۶۶)

نصرت رحمانی در دفتر شعری پیکاله دورِ دگر زد این مضمون را مورد توجه قرار داده است:

دستان تو در سخاوت پاییزی / پرپر شده‌اند / چشمان تو اعتبار یلدای شبان / از خون  
سیاوشان چنین تر شده‌اند / شمشیر مروّت تو در پشت / انگشت ندامت تو بر لب.

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۵۴۲)

### سرگذشت داستانی سیاوش در شاهنامه و بازتاب آن در شعر معاصر

روایت فردوسی از سیاوش در شاهنامه با آنچه درباره او در روایت‌های اوستا و پهلوی آمده بسیار شبیه است؛ جز این که در اوستا از سیاوش به‌عنوان کوی (کی) سیاوش و دارنده مقام شاهی نام برده شده است ولی در شاهنامه او شاهزاده‌ای است که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب کشته و سر از بدنش جدا می‌شود. (ر.ک. شاهنامه‌پژوهی، دفتر نخست، ص ۳۱ به بعد)

شاعران معاصر از جنبه‌های مختلف به سرگذشت داستانی سیاوش بر اساس آنچه در شاهنامه آمده است، پرداخته‌اند و کارکردهای گوناگونی را در آفرینش‌های شعری - اعم از کارکردهای سیاسی، اجتماعی، عاطفی و ... - مدنظر قرار داده‌اند که در پژوهش حاضر با نگرشی تحلیلی به آن‌ها پرداخته می‌شود:

### ۱- پاکی و نجابت سیاوش

سیاوش در شاهنامه پاک‌ترین و نیکوخوی‌ترین چهره است و توجه زیادی را به خود معطوف می‌کند. پایبندی به اصول جوانمردی و خصال پهلوانی، وفای به عهد و پرهیز از پیمان‌شکنی، دوری از لغزش و گناه، دلیری و شجاعت، فرزاندگی و والا مقامی و بسیاری ویژگی‌های دیگر از او شخصیتی ساخته است که بسیار مورد احترام و محبوب است. سیاوش نمادی است از انسان با اخلاق و کمال‌طلب که دیو نفس در وجودش اسیر گشته و حاضر نیست پاکی و نیک‌جانی را به هیچ بهایی هدر بدهد. همین برجستگی‌های رفتاری اوست که حتی شاهنامه‌پژوهان معاصر را بر آن داشته است که در شرح خوبی‌ها و فضایل او داد سخن بدهند. از آن جمله زنده‌یاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی است که در مقاله «عالمانه» چهره‌ای معصوم و روشن در شاهنامه» در ترسیم سیمای این شاهزاده ایرانی به نیکی سخن رانده و می‌نویسد: «در شاهنامه فردوسی چهره سیاوش به روشنی و پاکی ممتاز است. شاید بتوان گفت هیچ یک از قهرمانان شاهنامه به اندازه او همدلی و همدردی ما را بر نمی‌انگیزد. در سرتاسر سرگذشت سیاوش تا روزی که ناجوانمردانه او را می‌کشند، هاله‌ای از شرم و آهستگی، عفاف و مردانگی سیمای او را در بر گرفته است و نظرها را به سوی خود می‌کشد. (یوسفی، ۲۵۳۶: ۷۹)

در شعر معاصر به این ویژگی شخصیتی و رفتاری سیاوش پرداخته شده است. هوشنگ ابتهاج سروده است:

بیا ساقی آن می که چون بنگریم  
 ز خون سیاوش یاد آوریم  
 به من ده که داغ دلم تازه شد  
 سر دردمندم پرآوازه شد  
 از آتش گذشتند با جان پاک  
 که پاکان از آتش ندارند پاک  
 ولیکن بدی چون کند داوری

ز نیکان همان تشت خون آوری  
ستم بود آن خون فرو ریختن  
سزای ستمکاره آویختن.

(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۳۰۶)

سیمین بهبهانی در دفتر شعری تازه‌ها در همانندسازی خود با سیاوش، سروده است:

آیات مصحف عشقم  
کس خواندندم نتواند  
وان کس که مدعی‌ام شد  
غیر از دروغ نخواند  
چونان سیاوش پاکم  
از دود و شعله چه باکم؟  
آتش به رخت سفیدم  
خاکستری نشاند.

(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۱۱۳۶)

حسین منزوی در بین شاعران معاصر بیشترین اشاره را به سرگذشت سیاوش از حیث ویژگی پاک‌نهادی و نجات او داشته است:

نظر با من مبارز این سان، میبچ این سان به پرهیزم  
که تا بم نیست تا با وسوسه‌های تو بستیم  
لبت زین سان که بی پروا به مهمانیم می خوانند  
سیاوش نیز اگر باشم، ز کف رفته‌ست پرهیزم  
به این آرامش غمناک عادت کرده‌ام دیگر  
به اغوایی از این گونه به طغیان بر میانگیزم.

(منزوی، ۱۳۹۱: ۵۴۵)

وی در سروده‌ای دیگر به موضوع خویشنداری و پرهیز اخلاقی سیاوش چنین اشاره

کرده است:

تصویر ماه، جلوه دهد قاب برکه را  
چون صورتت که آینه از وی منقش است  
ناچار، رام و سوسه‌های تو می‌شود  
پرهیز اگر ز یوسف، اگر از سیاوش است.

(همان، ۳۳۷)

در غزلی دیگر، سیاوش را قهرمان آزمون پاکی شمرده است که سربلند از آتش مکر و فن گذشته است:

ای عشق! دوری، آری تا برکه زلالت  
باید ز دره‌های لای و لجن گذشتن  
در امتحان پاکی، باید که چون سیاوش  
از آتشی خروشان، از مکر و فن گذشتن  
آزادسرو باشی حتی اگر، اسیری  
خوش باد چون نسیمی از هر چمن گذشتن.

(همان، ۳۳۰)

منزوی در سروده‌ای دیگر، با کنار هم قرار دادن «یوسف» و «سیاوش»، قصه ستیز با نفس و پرهیز آنان را در شعر خویش، به کار گرفته است:

به سینه می‌زندم سر، دلی که کرده هوایت  
دلی که کرده هوای کرشمه‌های صدایت  
نه یوسفم نه سیاوش، به نفس کشتن و پرهیز  
که آورد دلم ای دوست! تاب و سوسه‌هایت  
تو را ز جرگه انبوه خاطرات قدیمی  
برون کشیده‌ام و دل نهاده‌ام به صفایت.

(همان، ۲۰۰)

سیدعلی صالحی نیز با استناد به این ویژگی سیاوش، اسطوره آرمانی خویش را توصیف کرده است:

پس او را / که مردامردی از تبار سیاوش ما بود، / پس او را، / سردار کبیر کلمات را /  
کامیابی اش برسان! / چرا که او / دستی چیره بر حضور زیان و / زلزله دارد.

(صالحی، ۱۳۸۷: ۴۳)

## ۲- گذر از آتش

آتش به عنوان یکی از زیباترین و مفیدترین پدیده‌های طبیعت، از دیرباز توجه اقوام مختلف را به خود جلب نموده و در فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون، اهمیت و جلوه خاصی پیدا کرده است. این اهمیت تا بدان جا گسترش یافته است که در بینش اساطیری بشر، منشأ آن خدایی و آسمانی پنداشته شده و مقام و مرتبه پرستش به خود گرفته و کارکردهای اسطوره‌ای گسترده‌ای پیدا کرده است. یکی از این کارکردها، قضاوت میان نیکی و بدی، پاکی و گناه بوده است.

گذر از آتش، از حوادث مهم سرگذشت سیاوش در شاهنامه است که محور اصلی داستان نیز قرار گرفته است. پس از ترفندهای سودابه برای بدنام کردن سیاوش، کاووس با موبدان مشورت می‌کند و آنان می‌گویند که تنها چاره، آزمون ایزدی است و گذشتن سیاوش از آتش. هیزم بسیاری را در دشت فراهم می‌آورند و کوهی از آتش برمی‌افروزند. سیاوش پوشیده در جامه‌ای سپید و برنشسته بر اسب سیاه رنگ خویش، از میان خرمن‌های آتش می‌گذرد بی آن که کمترین آسیب و گزند به او وارد شود.

(ر.ک. خالقی مطلق، شاهنامه، ج ۲، ص ۲۳۰ به بعد)

در داستان سیاوش در شاهنامه، نمودی هنرمندانه از کارکرد اسطوره‌ای آتش به کار گرفته شده است؛ نمودی که در تاریخ ادب فارسی، به ویژه شعر معاصر، فراوان مورد اشاره قرار گرفته و مضامین برجسته‌ای از آن تولد یافته است.

شفیعی کدکنی در سروده‌ای با عنوان «معجزه»، به تغییر ماهیت دادن هنجارها و از میان رفتن ارزش‌ها با استفاده از رخداد زندگی سیاوش اشاره دارد:

خدایا! / زین شگفتی‌ها / دلم خون شد، دلم خون شد: /  
سیاووشی در آتش رفت و / زان سو / خوک بیرون شد.

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۹۷)

منوچهر آتشی نیز به‌خوبی از اسطوره سیاوش و ماجرای عبور او از آتش برای مبارزه و ستیز با بدخواهان خویش بهره گرفته است:

فلق / به حاشیه بیداری سواری می‌گذرد که / اگر نبینی‌اش نخواهی شنید: / از  
حریق به حریق دیگر می‌تازم و / سیاوشانی‌م از پی / که آزمون را / عصمت از این  
ورطه می‌برند و رو به / تشت طلا تاخت می‌کنند.

(آتشی، ۱۳۹۰: ۸۴۱)

وی در دفتر شعری چه تلخ است / این سیب مفاهیمی چون «شرف» را به این سرگذشت  
اساطیری پیوند زده است:

چخماق‌ها / هر بار آتش زائیدند / آتش برای شب، برای زمستان / آتش برای عبور /  
عبوری که / معنا کند شرف را / و / تقدیر تشت طلا را...

(همان، ۸۳۳)

هوشنگ ابتهاج در سیاه مشق در چالشی که با بدخواهان خویش دارد، به این موضوع  
اشاره کرده است:

ز خوبی آب پاکی ریختم بر دست بدخواهان  
دلی در آتش افکندم، سیاوشی بر آوردم  
چراغ دیده روشن کن که من چون سایه شب تا روز  
ز خاکستر نشین سینه آتش وام می‌کردم.

(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۲۳۷)

حمید مصدق در عاشقانه‌های خود، به این مضمون اشاره کرده است:

با پای خویش ز آتش عشق تو بگذرم / خویش آزمای خویشم و روح سیاوشم /  
 بستی میان به قتل و جرم همین که من / با خامه خیال خود آن موی می کشم.  
 (مصدق، ۱۳۹۱: ۴۵۷)

وی در سروده‌ای دیگر به نام «آتش» که آن را به دکتر ضیاء خسروشاهی تقدیم کرده است، با بهره‌گیری از ردیف «آتش» در شعر، چالش درونی خویش را با خصم، چنین آشکار نموده است:

گفتم که خصم بر من، تهمت به ناروا بست  
 این نکته در جوابم آمد خطاب از آتش:  
 بگذر تو چون سیاوش با جان پاک بی‌غش  
 با عشق آن پری‌وش، چونان شهاب از آتش ...  
 عشق آتش است و سوزد سر تا به پای عاشق  
 عاشق کجا گریزد با اضطراب از آتش؟

(همان، ۷۱۲)

نصرت رحمانی در دفتر شعری پیاپی دورِ دگرزد رویکردی عاشقانه از اسطوره سیاوش و حادثه گذر از آتش او برگزیده است:

باید گذر کنم / معصوم و پاک‌تر ز سیاوش / از شعله‌زار جنگل مژگانت /  
 اما دریغ و درد / کس با من این نگفت / کز نی‌نی سیاه دو چشمت حذر کنم.

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۶۱۰)

محمدعلی بهمنی نیز چون نصرت رحمانی از دریچه‌ای عاشقانه به ماجرا نگریسته است:

سیاوش وار بیرون آمدم از امتحان گرچه  
 دل سودابه سان‌ات هر چه آتش بود با خود داشت  
 مرا با برکه‌ام بگذار، دریا ارمغان تو  
 بگو جوی حقیری آرزوی رود با خود داشت.

(بهمنی، ۱۳۹۰: ۴۴۷)

حسین منزوی در دل‌سروده‌های خویش، به‌خوبی از عهده مضمون‌سازی با این موضوع برآمده است:

تا نگذری از خویش چون ز آتش که سیاوش  
با عالمی از آب هم آلوده‌ای ای دل!  
تا شعله‌ور از عشق نباشی، به دم سرد  
هر بار به جز درد نیفزوده‌ای، ای دل

(منزوی، ۱۳۹۱: ۴۹۷)

### ۳- ماجرای مرگ ناجوانمردانه و خون به‌ناحق ریخته سیاوش

از دیگر حوادث زندگی سیاوش که در شعر معاصر فارسی دستمایه شاعران در طرح مضامین اجتماعی قرار گرفته است، ماجرای مرگ ناجوانمردانه و خون به‌ناحق ریخته اوست.

سیاوش پس از اختلاف نظر با کاووس در جنگ با تورانیان، تصمیم می‌گیرد از مقام خویش کناره بگیرد و در گوشه‌ای در جهان به زندگی انزواگرایانه ادامه دهد. از این رو، از افراسیاب می‌خواهد اجازه دهد تا از توران زمین گذر کند و به سرزمینی دور راه پوید تا از آزار پدر و نامادری‌اش (سودابه) به دور باشد.

(ر.ک. خالقی مطلق، شاهنامه، ج ۲، ص ۲۷۳، بیت ۱۰۸۹ به بعد)

افراسیاب به نیکی و مهر، سیاوش را پذیرا می‌شود و در حق او نیکی بسیار به جای می‌آورد و دخترش فرنگیس را به ازدواج او در می‌آورد. پس از چندی سیاوش شهر «سیاوشگرد» را در توران زمین بنا می‌سازد که شهری است با شکوه و بهشت آیین. گرسیوز، برادر افراسیاب، با مشاهده «سیاوشگرد» و محبوبیت سیاوش و طرفداران بی‌شمارش، بر او رشک می‌برد و نقشه نابودی‌اش را می‌کشد و می‌کوشد تا افراسیاب را نسبت به سیاوش بدبین کند. سرانجام پیروز می‌شود و بدگمانی پادشاه توران را برمی‌انگیزد. افراسیاب، با غافلگیری همراه با سپاهی انبوه به سوی سیاوش می‌آید و فرمان می‌دهد تا به او و هزار دلاور ایرانی همراه او حمله‌ور شوند. ایرانیان دلیرانه به نبرد برمی‌خیزند و یکایک کشته می‌شوند. سیاوش نیز بدون مقاومت و بی‌آن که شمشیر به روی



سپاهیان توران بکشد، تسلیم و دستگیر می‌شود. یکی از سرداران تورانی به نام «گروی زره» دست‌های او را از پشت می‌بندد و پالهنک بر گردنش می‌اندازد و نزد افراسیاب می‌برد. افراسیاب با سنگدلی و قساوت قلب فرمان می‌دهد تا با خنجر سر از تن سیاوش جدا کنند. (ر.ک. همان، ص ۳۵۰، بیت ۲۱۸۰-۲۱۸۷)

اندرز و خواهش سپاهیان و نزدیکان افراسیاب و به‌ویژه فرنگیس همسر سیاوش بر افراسیاب تأثیر نمی‌گذارد و او مصمم به کشتن شاهزاده ایرانی است. سرانجام، سیاوش را به دشت می‌برند. «گروی زره» خنجری آبگون و برنده را از گرسیوز دریافت می‌کند و سیاوش را موی‌کشان می‌برد و بر خاک می‌افکند و ناجوانمردانه سر از تنش جدا می‌کند. (ر.ک. همان، ص ۳۵۰ به بعد)

این سرگذشت اساطیری و داستانی بیشترین کاربرد را در سروده‌های شاعران معاصر به خود اختصاص داده است. احمد شاملو در دفتر شعری *ابراهیم در آتش* رویکردی سیاسی - اجتماعی را از اسطوره سیاوش و ماجرای قتل او در سروده خود انعکاس داده و به نوعی، استبداد سیاسی و خفقان اجتماعی عصر پهلوی دوم را به مدد آن به تصویر کشیده است:

من کلام آخرین را / بر زبان جاری کردم / همچون خون بی‌منطق قربانی / بر مذبح /  
یا همچون «خون سیاوش» / خون هر روز آفتابی که هنوز بر نیامده است / که هنوز  
دیری به طلوعش مانده است / یا که خود هرگز بر نیاید.

(شاملو، ۱۳۷۱: ۴۲)

محمد رضا شفیعی کدکنی در *شبخوانی*، تصویری دیگر از اختناق سیاسی دوران قبل از انقلاب و اسارت دلیران و مبارزان ملی را با اشاره‌ای معنادار به سرگذشت بیژن، سیاوش و افراسیاب ارائه داده است:

هر گوشه‌ای از این حصار پیر / صد بیژن آزاده در بند است / «خون سیاوش» جوان  
در ساغر افراسیاب پیر / می‌جوشد / خونی که با هر قطره‌اش / صد صبح پیوند است.

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۵)

در دفتر *هزاره دوم آهوی کوهی* نیز شاعر در سفر ذهنی خود به «قرونی که زمان برده ز یاد»، سوگ سیاوش را در همهمه کاشی‌های «مزگت پیر» به گوش جان می‌شنود:

این چه حزنی است که در همه‌ کاشی‌هاست؟ / جامه سوکِ سیاوش به تن پوشیده است / این طینی که سرایند خموشی‌ها، / از عمق فراموشی‌ها / و به گوش آید از این‌گونه، به تکرار مرا ...

(همان، ۱۳۸۸: ۱۸)

هوشنگ ابتهاج در سیاه مشق متفاوت‌تر به «خون سیاوش» پرداخته است و نگاهی نیمه‌عارفانه به آن دارد:

می جوش می‌زند به دلِ خُم، بیا ببین  
یادی اگر ز خون سیاوش می‌کنی  
گر گوش می‌کنی، سخن خوش بگویمت  
بهرتر ز گوهری که تو در گوش می‌کنی

(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۲۰۸)

فریدون مشیری که در بین شاعران معاصر زبان شعری‌اش از مایه‌های عاطفی و احساسی بیشتری برخوردار است، در لحظه‌ها و احساس بغض فروخورده و درد درونی خویش را با به‌کارگیری اسطوره سیاوش و تعبیر «خون سیاوش» به خواننده انتقال داده است؛ گویا این درد درونی نشأت گرفته از اوضاع اجتماعی است:

ببین در آینه روزگار نقش بلا / که شد ز خون سیاوش، جام جم لبریز /  
چگونه درد شکیبایی‌اش نیازارد / دلی که هست به هر جا ز درد، لبریز.

(مشیری، ۱۳۸۸: ۵۰۳)

سیاوش کسراییی در دفتر شعری از خون سیاوش در سروده‌ای به نام «جهان پهلوان» که برای غلامرضا تختی سروده است، حاکمیت ظلم و ستم سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی را به بوته نقد کشیده است و قهرمان حماسه ملی ایران «رستم» را وجهه‌ای استعاره‌ای بخشیده، بر او خُرده می‌گیرد که چرا یاد خون سیاوش نیست:

سیاوش‌ها کشت افراسیاب / ولیکن تکانی نخورد آب از آب /  
دریغا ز رستم که در جوش نیست / مگر یاد خون سیاوش نیست؟

(کسراییی، ۱۳۸۸: ۱۶۴)

حسین منزوی، غزل سرای برجسته، در زبان گیرای غزل خویش، کارکرد اجتماعی برای «خون سیاوش» در نظر گرفته است و از جامعه‌ای شکایت دارد که به هیچ آزاده‌ای فرصت و جرأت خطر کردن و به میدان آمدن نمی‌دهد. وی در فاصله سال‌های ۵۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی، فضای سیاسی جامعه را چنین به تصویر کشیده است:

دانسته بس پدر، دل فرزند بر درید  
کاری که هیچ تهمتنی با پسر نکرد  
شد تشت پر ز «خون سیاوش‌ها»، ولی  
یک تن به پایمردی اینان خطر نکرد  
چون موریانه، بیشه ما را ز ریشه خورد  
کاری که کرد تفرقه با ما، تبر نکرد.

(منزوی، ۱۳۹۱: ۴۴۷)

وی در غزلی دیگر، هراس اجتماعی جامعه عصر خود را با همین دستمایه آشکار نموده است:

با چه نامی؟ از کدامی؟ از کجایی؟ ای هراس!  
ای هراس نانجیب، ناکجای ناشناس!...  
تا نبینم و نبویم و نگویمت به کس  
خون صد سیاوشم گشوده از رگ حواس.

(همان، ۵۱۲)

سیمین بهبهانی در دفتر شعری خطی ز سرعت و آتش با بهره‌گیری از استعاره «شب» در بیان تاریکی‌های سیاسی و اجتماعی، با «خون سیاوش» مضمون‌سازی کرده است. اشاره به گرسیوز و سرشت ناپاک او در سروده وی قابل توجه است:

شب نشسته با کینه‌ها / در کمینگه سینه‌ها ... / صد مگاک خامش در او /  
خون صد سیاوش در او / با سرشت گرسیوزی / وه چه نابکاری کند!

(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۵۵۸)

نادر نادرپور در سرمه خورشید خون درون خویش را به «خون سیاوش» مانند کرده است و با بهره‌گیری از نوعی تشبیه تفضیل که وجه هنری متمایزی دارد، تصویر شعری‌اش را ارائه می‌کند:

گر یک نظر به جوش درون من افکنی  
کی اعتنا به خون سیاوش می‌کنی؟  
ای ماه! رخ مپوش که چون شب، دل مرا  
در سوکِ هجر خویش، سیه‌پوش می‌کنی.

(نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۵۴)

سیدعلی صالحی در زبان شعری مستقلی که ارائه داده است، در چند جا به «گلی سیاوش» و ماجرای مرگ ناجوانمردانه او اشاره دارد و سویه‌های اجتماعی و عاطفی شعرش را به آن پیوند زده است:

هشدار! / که نبض شعله در اخطار خاکستر، / تاریک‌ترین تسلیم آتش است. /  
سر آن دارم که نمیرم، / نمیرم تا گلی سیاوش را / هم به ترانه معجزتی ببوسم، /  
چرا که عشق، همزاد آرامش من است ...

(صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

در جایی دیگر، در دفتر شعری عاشق شدن در دی ماه، مردن به وقت شهریور سروده است:

در انجام ترانه‌ای که تاراج تبسم تو بود، / گلی بریده بر یال‌های آسمان سوده‌ام /  
آه ای نخاع گیج! گهواره من، گردونه پرشتاب سیاوش است، /  
پس تو از طنین کدام تیغ بی‌غلاف / تغزل تاریک مرا زمزمه می‌کنی؟

(همان، ۲۲۰)

منوچهر آتشی نیز که مایه حماسی شعرش بیش از شاعران هم عصرش به چشم می‌آید، به اسطوره سیاوش و خون به‌ناحق ریخته او پرداخته است. در دفتر شعری خلیج و خزر با رویکردی سیاسی و مبارزاتی، سر بریده میرزا کوچک‌خان را به سر از تن جدا شده سیاوش مانند می‌کند:

... آن روز سردِ برفیِ طالش / وقتی سرِ بریده کوچک خان / بارِ یشِ خیسِ خون /  
 در توپره‌ای حقیرِ راهیِ تهران شد / تا زهرخند زند / در سینی طلا / (مثلِ سر  
 سیاوش) - / بر باور و «رضا» ی دلِ قاتل / من، در خیال، در بصره / نعشِ سترگ «میر  
 مهنا» را دیدم.

(آتشی، ۱۳۹۰:۱۱۱۲)

در دفتر غزل‌های سورنا شاعر با افزودن نام‌های دیگر شخصیت‌های داستان  
 سیاوش، کارکرد اجتماعی این اسطوره را گسترش می‌بخشد و «فرنگیس» و «گرسیوز» را در  
 امتداد مسیر اجتماعی شعرش قرار می‌دهد:

اکنون بگو / سرِ کدام سیاوش / از تشتِ طلایِ پر خون / به افق‌های دور می‌نگرد /  
 به فرود خونین از اسب سیاه / و فرنگیس / تقدیر ناباورانه خود را /  
 در قوطیِ کوچکِ زهری می‌جوید / که از گریبانِ گرسیوز افتاده بود.

(همان، ص ۱۷۰۱)

آتشی در دفتر شعری بازگشت به درون سنگ با ذکر نام «دارا» و «سیاوش» و سرگذشت  
 همانند آنان، تاریخ را با اسطوره در می‌آمیزد و میان آن‌ها پیوند برقرار می‌سازد:

شب آخرین پرسش افسانه: / «گردن دارا کجا بریده شد؟» /  
 جوابِ افعیِ سبک شده از کین: همان جا! که تنِ سیاوش سبک شد از سر /  
 و بر تنش شد سنگین / کلاهخود و جوشن اسکندر / و رو به قبله «آتن» دراز  
 کشید/ و «آتنه» خوابِ خشایار دید.

(همان، ص ۱۹۴۷)

### نتیجه

در دنیای امروز، اگرچه کهن‌الگوها و ایزدان و قهرمانان اساطیری به برجستگی روزگاران پیشین در فضای زندگی افراد حضور ندارند، به‌طور کامل فراموش نشده‌اند. در شعر معاصر فارسی موازی با تحولات اجتماعی و سیاسی و به تبع آن مفهومی جامعه، تغییرات بنیادین در پیکره شعر راه یافت. شاعران در فضایی سیاسی و اجتماعی قرار گرفتند که زاویه دید آن‌ها را تغییر داد و تلقی‌شان را نسبت به مسائل و از آن جمله اساطیر به نحو چشمگیری متحول ساخت. شاعران، اساطیر را هم‌سو با جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی و اجتماعی خویش برگزیدند و آن‌ها را به نوعی امروزی کردند.

شاعران معاصر از جنبه‌های مختلف به اسطوره سیاوش پرداخته‌اند. و کارکردهای گوناگونی را - اعم از سیاسی، اجتماعی، عاطفی و...- در مضمون‌سازی‌های خود مدنظر قرار داده‌اند. در شعر معاصر فارسی، از چهار زاویه به اسطوره سیاوش نگریسته شده و متناسب با سرگذشت اساطیری او، مضامین اجتماعی، سیاسی و بعضاً عاشقانه مطرح گردیده است. این چهار زاویه عبارتند از:

- پیشینه اساطیری سیاوش در اوستا و متون اساطیری کهن
- پاک‌طینتی، متانت و نجابت انسانی سیاوش
- ماجرای عبور ابراهیم‌وار سیاوش از آتش
- مرگ ناجوانمردانه و خون‌به‌ناحق ریخته سیاوش.

## فهرست منابع

۱. آتشی، منوچهر (۱۳۹۰). *مجموعه اشعار (ج ۱ و ۲)*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
۲. ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۸). *راهی و آهی (منتخب هفت دفتر شعر)*، چاپ چهارم، تهران: سخن.
۳. اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۹۱). *اسطوره، بیان نمادین*، چاپ سوم، تهران: سروش.
۴. الیاده، میرچاه (۱۳۷۴). *اسطوره، رویا، راز، ترجمه رویا منجم*، چاپ اول، تهران: فکر روز.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲). *چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری*، چاپ سوم، تهران: توس.
۶. بهار، مهرداد (۱۳۶۶). *جستاری چند در فرهنگ ایران*، چاپ سوم، تهران: فکر روز.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲). *مقدمه ای بر اساطیر ایران*، چاپ دوم، تهران: توس.
۸. بهبهانی، سیمین (۱۳۹۱). *مجموعه اشعار*، چاپ پنجم، تهران: نگاه.
۹. بهمنی، محمد علی (۱۳۹۰). *مجموعه اشعار*، چاپ اول، تهران: نگاه.
۱۰. پیرنیا، حسن (۱۳۸۸). *عصر اساطیری تاریخ ایران*، به کوشش سیروس ایزدی، چاپ سوم، تهران: هیرمند.
۱۱. حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۰). *مقالات ادبی - زبان‌شناختی*، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
۱۲. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). *شاهنامه فردوسی (دفتر دوم)*، چاپ سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۳. راشد محصل، محمدرضا (۱۳۸۵). *شاهنامه پژوهی (دفتر نخست)*، چاپ اول، مشهد: فرهنگسرای فردوسی.
۱۴. رحمانی، نصرت (۱۳۸۹). *مجموعه اشعار*، چاپ سوم، تهران: نگاه.
۱۵. شاملو، احمد (۱۳۷۱). *ابراهیم در آتش*، چاپ ششم، تهران: زمانه.
۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶). *هزاره دوم آهوی کوهی (منتخب پنج دفتر شعر)*، چاپ پنجم، تهران: سخن.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *آینه‌ای برای صداها (منتخب هفت دفتر شعر)*، چاپ هشتم، تهران: سخن.
۱۸. صالحی، سیدعلی (۱۳۸۷). *مجموعه اشعار (دفتر اول و دوم)*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
۱۹. صفا، ذبیح الله (۱۳۸۷). *حماسه سرایی در ایران*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۲۰. فرخزاد، فروغ (۱۳۶۸). *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد*، چاپ هفتم، تهران: مروارید.
۲۱. فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۹۰). *فردوسی و شاهنامه سرایی*، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۲۲. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۲). *رویا، حماسه، اسطوره*، چاپ اول، تهران: مرکز.

۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). *نامه باستان* (ج ۳)، چاپ سوم، تهران: سمت.
۲۴. کسرای، سیاوش (۱۳۸۸). *از خون سیاوش* (منتخب سیزده دفتر شعر)، چاپ پنجم، تهران: سخن.
۲۵. گریمال، پیر (۲۵۳۶). *اساطیر یونان و روم* (ج ۱ و ۲)، ترجمه احمد بهمنش، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲۶. مختاری، محمد (۱۳۷۹). *حماسه در رمز و راز ملی*، چاپ اول، تهران: توس.
۲۷. مشیری، فریدون (۱۳۸۸). *زیبای جاودانه* (منتخب دوازده دفتر شعر)، چاپ نهم، تهران: سخن.
۲۸. مصدق، حمید (۱۳۹۱). *مجموعه اشعار*، چاپ دوازدهم، تهران: نگاه.
۲۹. منزوی، حسین (۱۳۹۱). *مجموعه اشعار*، چاپ سوم، تهران: نگاه.
۳۰. نادریور، نادر (۱۳۸۲). *مجموعه اشعار*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
۳۱. واحد دوست، مهوش (۱۳۸۱). *رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی*، چاپ اول، تهران: سروش.
۳۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، چاپ دوم، تهران: سروش.
۳۳. یاحقی، محمد جعفر (۱۳۵۲). «اسطوره در شعر امروز ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال دوازدهم، شماره چهارم، ص ۷۸۲-۸۰۹.
۳۴. یوسفی، غلامحسین (۲۵۳۶). *برگ‌هایی در آغوش باد* (ج ۱)، چاپ اول، تهران: توس.
۳۵. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۰). *انسان امروزی در جستجوی روح خود*، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ سوم، مشهد: آستان قدس رضوی (به‌نشر).